

تو گفندی که اندر شب تیره چهر
ستاره همی بر فشاند سپهر
زمین گشته جنبان چو ابر سیاه
تو گفندی همی بر نتابد سپاه

در کلام فردوسی ایجاز و اطناب و مساوات همه بجای خود بکار رفته است. در وصف خاصه و وصف میدان جنگ و وصف پهلوانان و یار شمردن مردانگیها و بزرگیهای آنان کلام سیخن پرداز بزرگ ایران معمولا با اطناب همراه است و چون از این موارد و یا نظایر آنها بگذریم غالباً در شاهنامه با مساوات بر ابرمی شویم که گویند: سحر طوسی با نهایت قدرت تناسب میان الفاظ و معانی را نگاه داشته و از این طریق سادگی و صراحت فکر و لفظ را حفظ کرده است. اما استادی و قدرت گوینده معمولا در ایجاز آشکار میشود. چنانکه میدانیم اغلب شعرای ایران گرد این معنی گشته و خواسته‌اند قدرت و مهارت خویش را از این راه نشان دهند اما نه تنها همه از عهده این کار شگرف بر نیامدند بلکه گویندگانی مانند نظامی هم در این کار بخطاها و زللی دچار شدند و با ایجازهایی که اغلب از مقوله ایجاز مغل است توسل جستند ولی فردوسی هر جا که خواست و اراده کرد از عهده این کار دقیق و جلیل بنیکی برآمد.

در سخن فردوسی اصطلاحات علمی و فلسفی کمتر و بندرت بکار رفته است زیرا چنانکه گفته‌ایم با سبک سخن فردوسی که بسادگی و تناسب با خارج مقترن و مبتنی است استمداد از اصطلاحات علمی که کار متصنعان است ربطی و سازشی ندارد. به همین سبب فردوسی در شاهنامه کمتر با اصطلاحات فلسفی و علمی توسل جسته است و البته در این امر متن اصلی شاهنامه و داستانهای متفرق دیگری اثر نبود. استفاده فردوسی از فلسفه و یا طرز استدلال منطقی و فلسفی بیشتر در نعت یزدان و خطب داستان و یادربحث‌هایست که بنا بر اغلب در پایان داستانها پیش گرفته است و ما از آنها قبلا سخن گفته‌ایم. در موارد دیگر استفاده حکیم طوس از حکمت و فلسفه و علوم زمان نادر و منحصر در چند اصطلاح است. فردوسی

۱ - ذکر این ابیات برای اموله کافیست :

ز بهر شبیخون بیاراستند
من دگرز و میدان و افراسیاب
کازین بر تر الدیشه بر نگذرد

بر این بر نهادند و برخاستند
اگر جز بکام من آید جواب
بنام خداوند جان و خرد

نفس ناطقه راهمه جا بجان سخنگوی گردانده است چنانکه در ابیات ذیل می بینیم :

از آن پس تن نامور خاک راست سخنگوی جان معدن پاک راست
ز خورشید بر چرخ تابنده تر ز جان سخنگوی پاینده تر

استعمال عناصر چهارگانه و بعضی اصطلاحات طبی مانند :

بدوگفت نرم ای جوانهرد نرم زمین خشک و سرد و هوا ترو گرم

که ترجمه است از یابِس بارِد و حار مرطوب ، نیز گاه در شاهنامه دیده می شود ولی بندرت.

استفاده از مضامین متقدمان در شاهنامه زیاد نیست . البته قوال حماسی کافر دوسی

در شاهنامه بکار برده بعضی در زبان فارسی بتدریج وجود گرفته است و بسیاری دیگر نیز از

مبدعات و مبتکرات فردوسی و بعضی نیز متعلق به متونی است که فردوسی در دست داشته . گذشته

از این چند مطلب است که در شاهنامه و آنگاه عیناً در آثار شعرای مقدم بر فردوسی می بینیم

مثلاً شباهت میان دو بیت ذیل از فردوسی :

بیاده درون گوهر آید پدید که فرزانه گوهر بود یا پلید
چو بد دل خورد مرد گردد دلیر چو روبه خورد گردد او تندشیر

با ابیات ذیل از رودکی بهیچروی قابل تردید و انکار نیست :

می آرد شرف مردمی پدید و آزاده نژاد از درم خورید
می آزاده برون آرد از بداصل فراوان هنر است اندرین نبید
بسا مرد لثیما که می بخورد کریمی بجهان در پرا گنید
بسا حصن بلند که می گشاد بسا کره نوزین که می کشید

و همچنین پیروی فردوسی از ابیات مشهور بوشکور بلخی معروفست . ابیات ذیل از

بوشکورست :

بدشمن برت مهربانی مباد که دشمن درختی است تلخ از نهاد
درختی که تلخش بود گوهرها اگر چرب و شیرین دهی مرورا
همان میوه تلخت آرد پدید ازو چرب و شیرین نخواهی مزید

عین این مضمون را نیز فردوسی در ابیات ذیل آورده است :

درختی که تلخست و پرا سرشت گرش بر نشانی بیباغ بهشت
و از جوی خلدش بهنگام آب بیبغ انگبین ریزی و شهید ناب
سر انجام گوهر بکار آورد همان میوه تلخ بار آورد

اما چنانکه مشهود است فردوسی هر دو مضمون مذکور را بهتر از مضامین اصلی پرورانده و ادا کرده است.

جمل و عبارات شاهنامه در نهایت سادگی و بی‌هیچگونه تعقید و ابهام بهم پیوسته است. هنگام وصل گاه از ادات عطف استفاده میشود ولی اغلب و در مواردی که وصل هویدا و مسلم است حرف عطف بکار نمی‌رود. در باب **واو عطف** شاهنامه مدقت بیشتری باید کرد و پیش از شروع بسخن در باب آن باید یاد داشت که در زبان پهلوی و او عطف عبارت بود از « ا ن » که معمولاً با حرفی خاص و جدا گانه میان کلمات نوشته میشود. عین این تلفظ هنوز در بسیاری از نواحی ایران معمول و متداول است و در شعر تا آنجا که مسلم است و او مفتوح (واو عطف عربی) کمتر و تنها در بعض موارد بکار رفته است و عاده خوش آیند و مطبوع نیست. «رو ککرت» خاورشناس آلمانی قاعده‌یی برای این مورد اندیشیده و گفته است که آوردن و او عطف مفتوح هنگامی مجاز است که بعد از آن مفتوح باشد. این قاعده تا حدی قابل قبول است^۱ و اگر در اشعار فارسی تفحص کنیم بدین اصل بسیار برخوردیم مثلاً در ترکیباتی مانند ویا - و آن کجا - واز - وهم (و یا باره رستم جنگجوی - با خورنهد بی خداوند روی «فردوسی» - و آن کجا بگوارید نا گوار شده است «رودکی»)

و هم بیکران آتش افروختند
و از جوی خلدش بهنگام آب
بهر گوشه آتشی سوختند «فردوسی»
بیخ انگبین ریزی و شهد ناب «فردوسی».

اما اگر از عادت اهل زمان بگذریم میتوانیم تصور کنیم که اصلاً مفتوح خواندن و او در این موارد جایز نیست یعنی و او عطف در همه این موارد ظاهراً مضموم بوده است. اما ترکیب «و دیگر» چنانکه نولدکه نیز حدس زده است^۲ باید اشتباهی از نساختن و عدم اطلاع آنان باشد. این ترکیب که در شاهنامه چندین بار و معمولاً در اوایل ابیات آمده است مثلاً در موارد ذیل:

و دیگر چون بازدم در رکیب
چو آبی بکاخ فریسدون فرود
و دیگر بگوش که ترس خدای
و دیگر اگر بشنوی پند راست
و دیگر که گنجم وفادار نیست
پدر رست از آشوب رزم و نهیب
نخستین ز هر دو پسرده درود
بباید که بیاشد بهر دو سرای
روان و دلم بر زبانم گواست
همان رنج را کس خریدار نیست

۱ - در بعض موارد استثنائی بعد از و او مفتوح حرف مضموم می‌بینیم مثل:

«و چون حدیث نو گویم سخن فراز کنم»
۲ - حماسه ملی ایران ص ۶۷.

باحتمال قریب بصواب باید « **دودینگر** » یا « **ددینگر** » (= دیکر پهلوی یعنی دوم) باشد که نساخ نادان آنرا بدین صورت تغییر داده‌اند و در بیت سوم از ابیات مذکور نیز آمدن دودینگریس از « نخستین » این حدس را کاملاً تأیید میکند .

جمله‌های شاهنامه بسیار کوتاهست و این چنانکه میدانیم از خصائص زبان فارسی در عهد سامانی و غزنوی و در قسمت بزرگی از آثار عهد سلجوقی است . در شاهنامه بسیار اتفاق افتاده است که يك مصراع حاوی چند جمله است مانند : « جهان خواستی - یافتی - خون مریز » و گاه نیز جمله‌ها در دو سه بیت معنی تمام پیدانمی‌کند یعنی اتمام معنی عبارت بدو سه بیت محتاج می‌شود مثل :

اگر خون آن کشتگانرا ز خاک	بژرفی بردر ای یزدان پاک
همانسا که دریای قلزم شود	دولشکر بخون اندرون گم شود .
اگر گنج خواهی زمن یا سپاه	و گر بوم توران و تخت و کلاه
سپارم ترامن شوم نا پدید	جز از تیغ جانرا ندارم کلید .

اما مفردات شاهنامه : مفردات شاهنامه هر يك بحد اعلاى فصاحت و درجای خود در درجه نهایی لزوم و زیباییست . بادقت و تحقیق در کلام فردوسی و مقایسه اشعار او با سخنان دیگر شعرای روزگار قدیم مسلم میشود که فردوسی در استعمال مفردات بهمان درجه مهارت و قدرت داشت که در ترکیب کلمات و بیان مقصود بوسیله عبارات و جمل . تحقیق کامل در یکایک مفردات شاهنامه و خصائص آنها اکنون کار مانست زیرا در این باب کتابی جداگانه و سودمند میتوان نگاشت که به مطالعات ممتد و رنجور حمت فراوان باز بسته است . شاهنامه فردوسی مایه حفظ عده کثیری از مفردات کهن زبان فارسی شده است که در قرون بعد میان شاعران فارسی زبان متروک و مهجور ماند . کلمات سفت (دوش) - کشن (انبوه) - پاداشن - بادافره - پتیاره (زشت، بد، اهریمنی) - کرگ (کرگدن) - بیور - انوشه - کیمیا (چاره) - ناورد - آوینز (جنگ) - تنبل (مکرو افسون) - ناهار (گرسند، ناشتا) - اگر (یا) - غو - گو - بسیج - بوش (قضا و سرنوشت) - فش (دم) و صدها لغت از امثال آنها در شاهنامه دیده میشود که در آثار شعرای دیگر ، جز شاعرانی که در نظم داستانهای حماسی دنباله کار فردوسی را گرفتند ، بندرت میتوان یافت (مگر بعض آنها که

دیر گاهی در آثار شاعران و نویسندگان فارسی‌زبان دیده‌میشود).

در این‌که فردوسی در استعمال کلمات فارسی و ترجیح آنها بر الفاظ عربی اصرار و تعمدی داشت بحثی نیست زیرا او لا موضوع کتاب او ویرا بچنین کاری بر میانگینت و ثانیاً زمان شاعری او (قرن چهارم) برای چنین کاری مساعد بود و ثالثاً ما خذ فردوسی (جز اسکندرنامه) در این امر حداعلائی یاوری و معاضدت را با سخن پرداز بزرگ ایران می‌کرد. - این حکم اخیر ما شایسته توجه و دقت بیشتری است و بعقیده ما یکی از مهمترین اسباب توجه فردوسی بکلمات و ترکیبات فارسی همینست و کمتر توجهی بمقدمه ابو منصور المعمری بر شاهنامه ابو منصور محمد بن عبد الرزاق حقیقت این دعوی را مکشوف می‌سازد و دلیل بزرگی که ما در اثبات این سخن داریم استعمال کلمات عربی بسیاری است در اسکندرنامه که مرادف آنها در موارد دیگر شاهنامه معمولاً فارسی و گاه کلمات پهلوئی است.

البته هنگام بحث در مفردات عربی شاهنامه باید اسکندرنامه را از آن جهت که گفته‌ایم جدا گانه مورد تحقیق و مطالعه قرار داد اما در دیگر قطعات شاهنامه با آنکه نزدیک تمام الفاظ کلمات عذب دری است باز هم بیک دسته از مفردات عربی باز می‌خوریم. این مفردات معمولاً ساده و مستعمل و متداولست و عمومیت آنها در استعمال بدرجه بیست که بیشتر آنها در آثار شعرای پیش از فردوسی و یادوره او نیز دیده‌میشود. الفاظ مهجور عربی در شاهنامه (غیر از اسکندرنامه) یا اصلاً راه نیافته و یا بحدی نادر است که حکم معدوم دارد. اما الفاظ ساده عربی همچنانکه گفته‌ایم زیاد است مانند: (سنان - رکیب - عنان - غم قطره - هزیمت - جوشن - سلاح - منادی - قلب - نعره - مزیح - نظاره - ثریا - نبات - حصار - سحاب - عقاب - برهان - فلك - حمله - مبتلی - درج - صف - میمند - جاثلیق صلیب و امثال اینها).

چنانکه می‌بینیم نزدیک تمام این کلمات در عصر شاعر ساده و مصطلح و از اوایل عهد ادبی فارسی میان شاعران و نویسندگان معمول بوده‌است و فردوسی بهیچ روی در استعمال آنها تعمدی نکرده و حتی از زبان معمول عصر خود قدمی فراتر ننهاده و بخاطر وزن و قافیه بندرت دست بدامن زبان بیگانه زده‌است.

از آغاز داستان داراب پسر بهمن تا پایان داستان اسکندر کلمات عربی در شاهنامه فزونی می‌یابد و این دلیل بزرگ‌گیت بر بینونت متن داراب‌نامه و اسکندرنامه با دیگر مآخذ شاهنامه . در اسکندرنامه کلمات عربی بدرجه بی زیاد است که نمی‌توان آنرا با دیگر قطعات شاهنامه از این حیث مقایسه کرد . اگر در سایر قطعات شاهنامه کلمات عربی بندرت دیده می‌شود و نزدیک به تمام آنها نیز کلمات عربی معمول و متداول زمانست ، در اسکندرنامه کلمات عربی فراوان و گاه نسبت به عهد شاعر مهجور است^۱ . گذشته از این افکار سامی و روایات ملل غیر ایرانی هم در آن زیاد دیده می‌شود . علت اساسی این امر آنست که این داستان غیر ایرانی را فردوسی از مآخذی جز شاهنامه ابو منصور و داستانها و کتب قدیم ایرانی برداشته است و علی التحقیق در این کتاب از آوردن کلمات عربی زیاد بهیچ‌روی خودداری نشده بود .

چون از این مراحل بیان بگذریم باید بخاطر داشته باشیم که :

فردوسی همواره سخن و فکر خود را تا درجه بی بحقیقت نزدیک کرده است که خواننده هیچگاه در خود احساس مخالفتی با او نمیتواند کرد . این یکی از معجزات بزرگ شمرده میشود که روایاتی را که در زمره اساطیر و اوهامست چنان استادانه بهم تلفیق کنند که کس را اندیشه تکذیب آنها در سر نیاید و خواص و عوام هنگام قراءت آنها با گوینده همدستان باشند . پهلوانان ایرانی شاهنامه همه در عین جنگجویی و خونریزی محبوب خواننده اند در صورتی که مثلاً در کرشاسپ نامه چنین کیفیتی محسوس نیست و این البته نتیجه قدرت گوینده شاهنامه و مهارت اوست در وصف پهلوانان .

مطالب و داستانها در شاهنامه ترتیب و نظم خاصی دارد تمام اجزای يك داستان طوری تنظیم یافته است که خواننده هنگام خواندن آن هیچگاه امری را از اندیاناقص نمی‌یابد و اگر چه فردوسی این مطالب را از متون مکتوب گرفته اما قدرت و مهارت او ویرا در حفظ نظم و ترتیب داستانی آن متون یاری بسیار کرده است و از این بابت نیز شاهنامه بر منظومهای حماسی دیگر برتری فراوان دارد . وقتی فردوسی از زبان یک فرد از هر ملت و دین که باشد

۱ - مانند : صافی - صوفی - حریر - قرطاس - مصور - عود - جزع - عمود - الله اکبر - محب الصلیب

منقار - نعم - بوس .

سخن میگوید چنان بکنه اندیشه‌او نزدیک میشود که ما آن سخن را در آن مورد خاص اصلاً غیر عادی و دروغ و ناحق تصور نمی‌کنیم و بهر حال فردوسی استادی است که در عین فصاحت و قدرت بیان و انسجام و متانت الفاظ و روشنی و صراحت کلام همه قوانین سخنگویی و داستان‌سرایی در کلام او رعایت شده و او لاشک بزرگترین و یا از بزرگترین شاعران جهانست.

۴ = کرشاسپ نامه

دومین اثر بزرگ حماسی (بعد از شاهنامه) کرشاسپ نامه اسدی طوسی شاعر بزرگ ایران در قرن پنجم هجریست. از کرشاسپنامه منشور در شرح شاهنامه‌های منشور و آثار ابوالمؤید بلخی تا آنجا که از فحص در کتب اطلاع یافتیم خبر داده‌ایم. این کتاب ظاهراً در قرن پنجم و ششم شهرتی بسیار داشت چنانکه صاحب تاریخ سیستان هر جا که بدان رسید اشارتی مجمل کرد و داستانهای کرشاسپ را بکتاب کرشاسپ حوالت داد و از آن گذشت. اما عجب در اینست که چگونه فردوسی بدان داستان و کتاب مشهور توجهی نکرد. با تمام این احوال در شاهنامه چنانکه خواهیم دید نام کرشاسپ چند بار آمده است.

داستان کرشاسپ علی‌الظاهر نخستین داستان حماسی است که پس از شاهنامه استاد طوس بنظم در آمد و سازنده آن شاعر معروف قرن پنجم اسدی طوسی است.

ابو نصر علی بن احمد اسدی طوسی از شعرای قرن پنجم هجریست که ظاهراً بسال ۴۶۵ هجری در گذشت^۱. دولت‌شاه سمرقندی اسدی را بغلط استاد فردوسی خوانده و گفته است که چهار هزار بیت اخیر شاهنامه اثر طبع اسدی است که بخواهش شاگرد خود فردوسی (!) در بیست و چهار ساعت (!) سرود^۲. برخی از مستشرقان مانند هرمان اته^۳ و بتقلید از او ادوارد برون^۴ این افسانه کودکانه را پذیرفتند و بحدسهای عجیب

۱ - مجمع‌الفصحا تألیف رضا فلیخان هدایت (لله‌بشای) ج ۱.

۲ - تذکره الشعراء چاپ لیدن ص ۳۵.

۳ - Hermann Ethé: Neupersische Literature, im Grundriss der Iranischen Philologie, II Band, Strassburg 1896-1904, - s. 226-227.

۴ - E. Browne; A Literary History of Persia, Vol. II. p. 148 - ۴

تازه‌یی متوسل شدند و بدو اسدی شاعر یکی احمد (اسدی پدر) و دیگری علی (اسدی پسر) معتقد گردیدند و نخستین را صاحب مناظرات و استاد فردوسی و ثانوی را صاحب کرشاسپنامه ولغت فرس دانستند ولی اساس این حدس و خود آن هر دو باطل و دور از تحقیق است و اساساً قابل توجه نیست و از میان مستشرقان چایکین آنرا مردود دانسته^۱ و در ایران نیز پیش از انتشار عقیده چایکین آقای بدیع الزمان فروزانفر استاد دانشمند دانشگاه بیطلان این عقیده پی برده است^۲. زندگی اسدی بیشتر در دربار ابودلف حکمران اران گذشته و اسدی کرشاسپنامه خود را بنام او در آورده است.

کرشاسپنامه داستان منظومی است که نسخ مختلف آن از ۷ تا ۱۰ و ۱۱ هزار بیت ببحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف دارد و اسدی آنرا بسال ۴۵۸ بیابان برد :
 شد این داستان بزرگ اسپری بیسروزی و روز نیک اختری
 ز هجرت بدور سپهری که گشت شده چار صد سال و پنجاه و هشت

و ظاهر آذر حدود سال ۴۵۶ بنظم آن شروع کرده بود چه خود گوید (سه سال اندر آن صرف شد روزگار) و از سال ۴۵۶ تا سال ۴۵۸ سه سال است.

کرشاسپنامه چنانکه از نام آن برمیآید راجع است بدیستان کرشاسپ پهلوان بزرگ سیستان جسد اعلائی رستم. اسدی برای شرح داستان کرشاسپ از شرح سلسله نسب او و از فرار جمشید پس از آشفتن حال وی بسیستان و پناه بردن بخانه کورنگ شاه و عشق با دختر او و تزویج وی آغاز کرده بزادن تور از پشت جمشید رسیده و از آن پس اخلاف تور یعنی شیدسپ شاه و طورگ و شم و انرط را نام برده است که همه شاهان زابلستان بوده اند. از انرط پسری آمد بنام کرشاسپ و از اینجا داستان کرشاسپ پهلوان آغاز شده و سرگذشت او بتفصیل آمده و سفرهای وی بتوران و افریقیه و هند و جنگها و هنر نمایه‌هایش در آن نواحی و مفاوضات کرشاسپ با برهمن و خوارق عاداتی که در جزایر اقیانوس هند دیده و کارهای بزرگ و دور از عادت که بردست او گذشته، وصف

۱ - M. K. I. Tchaikin رجوع کنید به مجله آسیایی ج CCXXVIII سال ۱۹۳۵ ص ۱۰۴.

۲ - سخن و سخنوران ج ۲ .

شده است .

داستان کرشاسپ پراست از خوارق عادات در باب این پهلوان و از آن جمله است رزم با اژدها و کشتن آن و جنگ با بیری تناور و سهمگین و مقاتلت با منهراس دیو و شگفتیهایی که کرشاسپ در هندوستان و جزایر اطراف آن دید مانند شگفتی ماهی وال - شگفتی جزیره‌یی که دسترنگ داشت - شگفتی جزیره‌یی که موران داشت - شگفتی جزیره‌یی که مردم سر بینی بریده داشت - شگفتی جزیره درخت و قواق و امثال اینها .

قسمتی از این داستان متعلق است بنریمان پسر کرشاسپ و پدیرسام و رزمهایی که همراه پدر در توران کرد .

چنانکه گفته‌ایم در این داستان از عجایب و شگفتیهایی سخن رفته است که مؤید تصورات ایرانیان قدیم در باب نواحی دور دست اقیانوس هند و یا ممالک اطراف ایران بود . اما لطف داستان بیشتر در آغاز آن یعنی عشق‌بازی جمشید با دختر کورنگ شاه زابل و جنگهای اثرط و کرشاسپ با کابلیان و جنگهای کرشاسپ و نریمان با تورانیان و جنگهای دیگر کرشاسپ است . صف‌آراییها و وصفهای زیبایی که در باب میدانهای جنگ و جنگ پهلوانان در شاهنامه می‌بینیم اینجا نمی‌توانیم یافت و از نیروی اگر بخواهیم مانند بعض متذوقین اسدی را با فردوسی برابر شماریم در اشتباه خواهیم بود و تنها باید گفت که سخنان اسدی در میان مقلدان دیگر شاهنامه با متانت و انسجام بیشتری همراه است . البته تازگی و طراوت کرشاسپ‌نامه ذاتاً نیز چندان زیاد نبوده و علی‌الخصوص آمیختن آن با افسانه‌های نامطبوعی مانند شگفتیهای جزایر مختلف از لطف و رونق حماسی آن تا درجه‌یی کاسته است ^۱ .

اسدی خواسته است خشکی این داستان را با افزودن بعضی بحث‌ها مانند بحث در ستایش و چگونگی دین و نکوهش جهان و صفت آسمان و صفت طبایع چهارگانه و

۱ - ظاهراً مطالب مربوط به این جزایر اصلاً از روی کتاب اخبار الزمان مسعودی و یا حدود العالم گرفته شده و با آنکه صاحبان این هر سه مأخذ از مأخذ قدیمتری استفاده کرده‌اند .

ستایش انسان و وصف جان و تن و نکوهش مذهب دهریان و بحث در مذهب فلاسفه و وصفهایی در باب شب و روز و رود و امثال اینها ، تا درجه‌یی از میان ببرد و بدان طراوت و لطفی بخشد اما بدبختانه با این کار او غالباً بر درجه خشکی و بیروح بودن منظومه‌ی افزوده شده است .

اگر شگفتیهای این داستان را در حساب نیاوریم کرشاسپنامه اثر حماسی کاملی است . ژول مول در باب این منظومه چنین گفته است : « این منظومه کاملاً حماسی و دارای خصائص منظومه‌های پهلوانیست . منابع آن نیز با منابعی که فردوسی از آنها استفاده کرده همسان است و تنها در این اثر عده‌یی از حکایات غریب راه یافته و آن عبارتست از عجایبی که کرشاسپ در جزایر اقیانوس هند دیده بود و ظاهر آ این افسانه‌ها و عجایب بوسیله بحر پیمایان خلیج فارس در داستانهای ایرانی نفوذ کرد و وقتی ما این قسمت‌ها از کرشاسپ نامه را میخوانیم چنانست که سندبادنامه را ملاحظه کنیم .^۱ »

اسدی خود در باب سبب نظم کرشاسپنامه و چگونگی آن و استفاده از يك متن منشور و افزودن بحثهایی از خود بر اصل داستان ، سخنانی در کرشاسپنامه دارد که ما آنها را از جای جای کرشاسپنامه گرد آورده‌ایم و اینجائقل میکنیم :

گر انمايه دستور شاه زمين	مهي بُد سر داد و بنياد دين
سما عيل حقي مرا ورا پدر	محمد مه جود و چرخ هنر
مرا هر د و مهتر نشانند بيش	بيکمازيک روز نزديک خویش
بسی دفتر باستان خوانده شد	بسی یاد نام نکو رانده شد
پس آنکه گشادند بند سخن	زهر گونه را بی فگندند بن
بدادست داد سخن های نغز	که فردوسی طوسی پاک مغز
بدان نامه نام نکو خواستست	بشپنامه گیتی بیسار استست
هم اندر سخن چابک اندیشه‌یی	توهم شهری اورا وهم پیشه‌یی
بشعر آرزوم یکی داستان ...	بدان همره (؟) از نامه باستان
یکی نامه بدیاد گار از مهان	ز کردار کرشاسپ اندر جهان
هم از راز چرخ وهم از روز گار	پر از دانش و بند آموز گار
ز خوبی و زشتی و شادی و غم	ز فرهنگ و نیرنگ و داد و ستم
ز مهر دل و کین و شادی و بزم	ز نخجیر و گردنفرازی و رزم

که چون خوانی از هر دری اندکی
 بشهنامه فردوسی نغز گوی
 بسی یاد رزم یلان کرده بود
 من اکنون ز طبعم بهار آورم
 شد این داستان بزرگ اسپری
 ز هجرت بدور سپهری که گشت
 چنان اندر این سعی بردم ز بن
 بدانسان که بیناچو بیند نخست
 بدین نامه گر نامم آیدت رای
 چنین نامه‌یی ساختم پر شکفت
 مر این نامه را من پردازم
 بدان تا بود انس خواننده را

بسی دانش افزاید از هر یکی
 که از پیش گویندگان برد گوی
 از این داستان یادناورده بود
 مر این شاخ نورایبار آورم...
 پیروزی و روز نیک اختر
 شده چار صد سال و پنجاه و هشت
 ز هر در بسی گرد کردم سخن
 بد از نیک زین گفته داند درست
 بدال اسد حرف ده بر فرای
 که هر دانشی زو توان برگرفت
 چنان کز ره نظم بشناختم
 دعا گویدم گر مر م، زنده را

اسدی در ضمن داستان چند جای از دهقان و موبدومغ و گفته باستان و امثال این اصطلاحات (که اشاره بروات اخبار کهن و نقل احادیث از گذشتگان در تدوین داستانهای منشور است) سخن گفته است:

سراینده دهقان موبد نژاد
 چنین آمد از گفته باستان
 مغ از هیر بد موبدان کهن
 ز گفت دگر موبدان کرد یاد
 وز آن کاآگه از راز این داستان
 ز ضحاک راندند زینسان سخن

البته اقرار اسدی بر اینکه نامه‌یی را که در باب کرشاسپ از روزگاران پیش مانده بود (ظاهراً کرشاسپ نامه ابوالمؤید بلخی) بنظم آورده است، با استفاده از گفتار دهقان سازگار نیست و این نقل قول از گفتار دهقان یا موبدو امثال اینها چنانکه در شاهنامه فردوسی نیز می‌بینیم متعلق بنسخه اصل و مأخذ کارشاعر است.

کرشاسپ نامه اسدی در حدود سال ۵۲۰ یعنی سال تألیف مجمل التواریخ شهرت‌ی داشت چه نویسنده کتاب از آن نام برده است.^۱

در داستان کرشاسپ بعضی عناصر سامی نیز راه یافتند و از آن جمله است نام هود پیغامبر^۲ که عقد زناشویی جمشید را با دختر کورنگ شاه بست.

۱ - مجمل التواریخ ص ۲
 ۲ - از هود وجود او در عهد جمشید در مأخذ دیگر نیز سخن رفته است (مجممل التواریخ ص ۱۹).

چنان دان که هوداندر آنروزگار
بآین پیمانش با او بیست
پیمبر بد از داور کردگار
پیوند بگرفت دستش بدست

و علاوه بر این عجایب و شگفتیهایی که در باب جزایر اوقیانوس هند و ساکنان و موجودات آنها و حیوانات دریایی در داستان کرشاسپ می بینیم همچنانکه «مول» حدس زد اصلی و متعلق باین داستان در ایام پیش از اسلام نیست و ظاهراً در دوره اسلامی از روایات و داستانهای بحر پیمایان خلیج فارس و بحر عمان استفاده شده است.

در پایان بعضی از چاپهای شاهنامه برخی روایات حماسی بیحرمتقارب و بنام ملحقات می بینیم که راجع به ریک از آنها بموقع سخن خواهیم گفت. یکی از این روایات داستان خروج ضحاک بر جمشید و جنگ این دو پادشاه و شکست جمشید و گریختن او و رفتن بزابلستان و بزنی گرفتن دختر کورنگ شاه زابلستان و زادن تورو شیدسپ و طورک و شم و اثرط و کرشاسپ است که بدین بیت :

چو نزدیک شد نزد جمشید شاه
آغاز شده و بدین دو بیت ختم میشود :
یکی نامه بنوشت بیور بگناه
چه از نو جوان و چه مرد کهن
بایران زمین و بتوران زمین
ز کرشاسپ بودی سراسر سخن
همی بود نام گو بآفرین

در این داستان مفصل قسمت بزرگی از کرشاسپ نامه عیناً از بیت ذیل :
چو بنشست بیور بشاهنشهی
فرستاد بر شهریار آگهی^۱
تا این بیت :

بزرگان این تخمه کز جم بدند
سراسر نیاکان رستم بدند

نقل شده است. از این داستان ما بموقع سخن خواهیم گفت.

گذشته از این برخی از قطعات کرشاسپنامه (علاوه بر پاره‌ی مفردات ایات) در بعضی نسخ شاهنامه وارد شده است. ژول مول در مقدمه‌ی بی که بر شاهنامه نوشته است چنین میگوید : «من نسخه‌ی از شاهنامه دارم که سه هزار بیت از کرشاسپنامه

۱ این بیت در کرشاسپنامه چاپ آقای حبیب‌بغمائی چنین آمده است :

چو بگرفت کیتی بشاهنشهی
فرستاد نزد شهان آگهی

در یکجای آن نقل شده است و در نسخه دیگری ۱۲۰۰ بیت از این کتاب و در نسخه دیگری ثالث قسمت بسیار بزرگی از کرشاسپنامه در موارد مختلف از دفتر اول شاهنامه پراکنده است^۱ و همچنین نسخه‌یی از شاهنامه متعلق بکتابخانه آقای بدیع الزمان فروزانفر استاد دانشگاه دیده شده است که مقدار بسیاری از اشعار کرشاسپنامه در آن آورده اند.

۵ = بهمین نامه

دیگر از منظومه‌های مهم حماسی که جزء آثار قدیم شعر فارسی و متعلق باواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم است، منظومه‌یست بنام بهمین نامه که نسخ خطی آن احیاناً بدست می‌آید.

از این کتاب در مجمل‌التواریخ و الفصص دوبار سخن رفته است، یکی در آغاز کتاب آنجا که از بعضی روایات عجم که «دیگر حکما (یعنی غیر از فردوسی) نظم کرده‌اند» سخن می‌گوید، نامی از «اخبار بهمین» می‌آورد^۱ و دیگر در باب العاشر که چنین آمده است: «اندر عهد دارا: درین روز گار زال زر بمرد و در هیچ کتاب این ذکر نیافتم مگر در بهمین نامه آن نسخه که حکیم ایرانشاه بن ابی‌الخیر نظم کردست: در ایام دارا بشورید حال برون شد زد دنیا چه اندیده زال»^۲

نام ناظم این داستان بنقل صاحب مجمل‌التواریخ چنانکه دیده‌ایم «ایرانشاه بن ابی‌الخیر» است. قراءت این کلامه چنانکه مرحوم ملک‌الشعراء بهار استاد فقید دانشگاه اشاره کرده است^۳ در متن کتاب دشوار است و میتوان بحسب ایرانشان و ایرانشهری هر دو خواند و صورت اصلی و صحیح این نام بعقیده حقیر ایرانشاه است و چون این تنها جایست که بنام ناظم بهمین نامه یا اخبار بهمین بر میخوریم ناچار باین ابهام خرسند باید بود.

یکی از نسخ بهمین نامه که در کتابخانه بریتیش میوزیوم مضبوط و کتابت آن

۱ - مقدمه ژول مول بر ج ۱ شاهنامه ص ۵۸ . ۲ - مجمل‌التواریخ ص ۲ .

۳ - مجمل‌التواریخ ص ۹۲ . ۴ - حاشیه ص ۹۲ مجمل‌التواریخ چاپ تهران .

مؤرخ است بتاريخ ربیع الاول سال ۸۰۰ هجری، منسوبست به **حکیم آذری**. البته بهمن نامه بی بنام حکیم آذری موجود است ولی چنانکه در فصل دوم همین گفتار خواهیم دید غیر از این بهمن نامه و راجعت بسلسله بهمنی هندوستان و ناظم آن شیخ آذری از شعرای قرن نهم است که سال ۸۶۶ هجری در گذشت اما بهمن نامدی که اکنون در باب آن سخن میگویم و راجعت بداستان بهمن پسر اسفندیار چنانکه دیده ایم متعلق است به **حکیم ایرانشاه بن ابی الخیر** و در مجمع الفصحاء^۱ نیز بد **جمالی مهریگردی** (مهریگردی)^۲ از شعرای قرن پنجم معاصر لامعی گرگانی نسبت داده شده و بهر حال خواه این کتاب از حکیم ایرانشاه و خواه از جمالی مهریگردی باشد نظم آن یقیناً پیش از حدود سال ۵۲۰ صورت گرفته است زیرا اولاً چنانکه میدانیم مجمل التواریخ در این سال تألیف شد^۳ و بنا بر این نظم اخبار بهمن که صاحب مجمل بدان اشارت کرده است باید پیش از این سال و مثلاً در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم صورت گرفته باشد. و ثانیاً اگر جمالی مهریگردی هم آنرا بنظم آورده باشد باید آنرا متعلق بقرن پنجم دانست.

از کتاب بهمن نامه منظوم نیز قریندی در این باب بدست میتوان آورد و آن تقدیم کتابست به محمود بن داکشاه (دریک نسخه) و محمد بن داکشاه (در نسخه دیگر) که در صورت اول نظم بهمن نامه در قرن پنجم و در صورت دوم در قرن پنجم و اوایل قرن ششم صورت گرفته است.

دو نسخه از این کتاب در کتابخانه بریتیش میوزیوم موجود است که مقدمه آنها را با یکدیگر تفاوتهایی جزئی است^۴، از دو نسخه مذکور آنکه بنام محمود سلجوقی است بنحو ذیل آغاز میشود: «درستایش کردن باری تعالی و آغاز داستان بهمن

۱- ج ۱ ص ۱۱۰ و ص ۴۹۴ . ۲- مهریگرد از قراء قدیم کرمان بود که نزدیک فریسه آب

باریک فعلی در حدود بم قرار داشت .

۳- رجوع کنید بمقدمه مرحوم میرزا محمد خان فروزینی بر مجمل التواریخ .

۴- رجوع کنید بضمیمه فهرست جاززریو ص ۱۳۱-۱۳۲ . نسخه دیگری از این کتاب شامل ۹۹۰۴ بیت در

کتابخانه ملی پاریس موجود است . (رجوع کنید به فهرست بلوشه ج ۳ ص ۱۷) .

نامد و آذر برزین نامه و ستایش کردن سلطان محمود و چگونگی آن :

نخستین سخن نام دادار داد
که بی یاد او نامها هست باد
خداوند دانای پروردگار
رساننده روزی مور و مار...»

محمود بن ملک‌شاه چنانکه میدانیم و بتفصیلی که در تواریخ مضبوطست^۱ پراثر مجاهدات مادر خود ترکان خاتون در صغر سن پس از فوت پدر خود ملک‌شاه در ۴۸۵ بتخت سلطنت نشست و پس از یکسال و اندی پادشاهی در ۴۸۷ بمرض آبله در گذشت. بنا بر این قدیمترین تاریخی که در کتاب بهمن نامه مییابیم بین سنوات ۴۸۵-۴۸۷ است اما در همین مقدمه شاعر از ده سال پس از مرگ ملک‌شاه هم سخن میگوید :

کنون گشت ده سال تا روزگار
بر آشفت بر نامور شهریار
سر نامداران ملک‌شاه شاه
کنون آگشت [و] شد سوی مینو بر راه

و چون وفات ملک‌شاه بسال ۴۸۵ اتفاق افتاده است تاریخ ساختن این ابیات باید سال ۴۹۵ باشد و میان این تاریخ وفات محمود بن ملک‌شاه (۴۸۷) هشت سال فاصله است. پس از ظواهر امر چنین بر میآید که حکیم ایرانشاه هم مانند حکیم ابوالقاسم فردوسی چند بار در منظومه خود تجدید نظر کرد خاصه که بنا بر آنچه خواهیم دید يك بار دیگر آنرا به محمد بن ملک‌شاه تقدیم کرده و حوادثی زاجع باوایل قرن ششم بدان افزوده است.

در این نسخه اصل داستان با دو بیت ذیل آغاز میشود :

چنین گفت دهقان موبد نژاد
که بر ما در داستان بر گشاد
که تاج از گیومرث فرخنده پی
بکا يك پیامد بکوس کی

آخرین واقعه داستانی این نسخه عبارتست از بازگشت آذر برزین بسیستان و مرگ زال، اما در بعضی نسخ دیگر آخرین واقعه منظومه نشستن همای است پس از مرگ بهمن بتخت سلطنت ایران.

نسخه دیگر از بهمن نامه که آنهم محققاً مانند نسخه اخیر الذکر همین بهمن

۱- رجوع کنید به راجحة الصدور راوندی چاپ لیدن (۱۹۲۱ میلادی) ص ۱۳۹-۱۴۲ .

۲- ظ : نگون .

نامهٔ ایرانشاه بن ابی‌الخیر است مقدمه بی دارد که بامقدمهٔ نسخهٔ مذکور تا درجه‌بی
مغایر است. این نسخه با بیات ذیل آغاز میشود:

سپاس از خدا ایزد رهنمای کی از کاف و نون کرد گیتی بی پای
یکی کش نه یارونه انباز بود نش انجام باشد نش آغاز بود^۱

مقدمهٔ این نسخه مفصل تر از مقدمهٔ نسخهٔ پیشین است و شرحی در باب جلوس غیاث‌الدین
ابوشجاع محمد (۴۹۸ هجری) پسر ملک‌شاه و جانشین سلطان برکیارق (۴۸۶-۴۹۸)
در آن آمده است. در این مقدمه دو واقعه از وقایع اوایل عهد سلطان محمد شرح
داده شده است، یکی فتح «شاه‌دز» از قلاع معروف اسمعیلیه نزدیک اصفهان. این دژ
پس از یک سال زدو خورد فتح شد و با سقوط آن عبدالملک بن عطاش از معاریف اسمعیلیه
اصفهان گرفتار گشت و این واقعه بسال ۵۰۰ هجری اتفاق افتاد^۲، دیگر جنگ بزرگ
سلطان محمد با ملک‌العرب سیف‌الدوله صدقه که بشکست و قتل پادشاه اخیر ختام یافت
و این واقعه متعلق است بسال ۵۰۱ هجری^۳.

باتوجه بمقدمهٔ نسخهٔ اخیر و مقدمهٔ نسخهٔ دیگری که دیدیم باید چنین پنداشت
که ناظم بهمن نامه پس از مرگ محمود چندبار (یکبار در حدود سال ۴۹۵ و یکبار در
حدود سال ۵۰۰ و ۵۰۱ هجری) در منظومهٔ خود تجدید نظر کرد و مطالبی بر آن افزود.
این کتاب اگر چه منسوب و موسوم است بنام بهمن پسر اسفندیار و داستان‌هایی
را در باب وی حاوی است اما فی الحقیقه باید آنرا داستان سلسلهٔ پهلوانان سیستان
شمرد چه قسمت اعظم آن راجعت بسرگذشت خاندان رستم.

این کتاب مانند همهٔ روایاتی که بتقلید از شاهنامه ساخته شده منظومه بیست
ب بحر متقارب مثنوی محذوف یا مقصور و شامل چهار قسمت بدین ترتیب:

قسمت اول راجعت بجلوس بهمن بتخت سلطنت و حدیث وی با کتایون (مجموعه
التواریخ: کسایون) دختر پادشاه کشمیر و همای دختر خدیو مصر. در پایان این قسمت
قصهٔ مرگ رستم از زبان جاماسپ برای بهمن نقل شده پس از آن قصد بهمن بکشیدن

۱- فی الاصل: نش آغاز باشد نش انباز بود.

۲- کامل التواریخ ابن‌الانیر حوادث سال ۵۰۰ هجری.

۳- ایضاً وقایع سال ۵۰۱.

کین پدر از خاندان سام و مقدمات اجراء این قصد سخن رفته است .
در قسمت دوم از جنگ بهمن با پهلوانان سیستان سخن می رود و خلاصه این قسمت چنین است که : زال و فرامرز و پسرش سام و دو دختر رستم زربانو و بانو گشپ سه بار بهمن را که سیستان تاخته بود شکست داده تا بلخ رساندند اما آخر کار بهمن غلبه یافت و زال اسیر و فرامرز کشته شد و ما بقی افراد خاندان سام بکشمیر گریختند .

قسمت سوم راجعت بتعقیب بهمن دختران رستم را در سیستان و اسیر کردن آنان و اسارت آذر برزین پسر فرامرز و فرهاد و تخواره دو پسر زواره و رفتن بهمن بمقبره خاندان سام بشکافتن قبور . در پایان این بخش از پشیمانی بهمن از اعمال خویش و باز فرستادن اسیران بجز آذر برزین سیستان یاد شده است .

در قسمت چهارم بیشتر از آذر برزین پسر فرامرز سخن رفته است . آذر برزین را (که بهمن بحیل و اغفال دستگیر کرده بود) یکی از پهلوانان زمان بنام رستم تورگیلی آزاد کرد و او پس از آزادی با بهمن جنگها کرد و سرانجام قرار بر صلح نهاده شد و آذر برزین جهان پهلوان بهمن گشت . آخر کار بهمن سلطنت را بدختر خود همای وا گذاشت و خود در شکار گاه طعمه اژدها شد .

داستان بهمن بدین طریق پایان میرسد و خلاصه این داستان بتامی در مجمل التواریخ والقصص آمده^۱ و از بهمن نامه که صاحب مجمل باشارت خود آنرا در دست داشته اقتباس گردیده و تمام این اسامی که آورده ایم در آن نقل شده است .
شماره ابیات بهمن نامه بده هزار میرسد و نسبت بیعضی از منظومه های حماسی ذقت بیشتری در نظم آن بکار رفته است .

ماخذ این منظومه ظاهراً کتابی بود که گوینده در دست داشت و روایات آن کتاب بنا بر عادت معمول مستند بگفتار دهقانان و راویان ایرانی بود چنانکه از این ابیات برمی آید :

که بر ما در داستان برگشاد

چنین گفت دهقان موبد نژاد



ز گوینده پرسید خواننده مرد
بدو مرد گویا زبان برگشاد
کزین پس جهانجوی بهمن چه کرد
که از راستان دارم این گفت یاد

در این داستان نیز مانند کر شاسپ نامه بعضی از روایات سامی وارد شده و از آن قبیل است اشتباه طیسفون با بغداد و خواندن پادشاه آنجا بنام هارون و امثال اینها چنانکه در ابیات ذیل می بینیم :

جهاندار با آن درفش نگون
که بغداد خوانندش اکنون بنام
همی شد گریزان سوی طیسفون
جهاندار بد اندر آن شاد کام
که هارون لافیش همی (ظ: می) خواندند
بمردی ازو داستان راندند

چنانکه دیده میشود تیسفون در این ابیات با بغداد و علی الظاهر هر دوی آنها (تیسفون و بغداد) با بابل و یا شهر دیگری از بلاد قدیم بین النهرین مشتبه شده است و با آنکه در این روایت پادشاه بغداد لقب «خلیفه» ندارد صاحب نامی شبیه بنام هارون الرشید است .
ژول مول اشتباه را در تطبیق این اسامی بر یکدیگر از ناظم داستان میدانولی گویا این جعل و اشتباه هر دو متعلق بر اوینان و از جمله زیادات ایشان بر داستان اصلی بهمن باشد که در دوره اسلامی صورت گرفته و از این عناصر سامی در داستانهای دیگر ایرانی هم چنانکه دیدیم و خواهیم دید فراوانست .^۱

۱ = فرامرز نامه

دیگر از منظومه های کهن حماسی ایران منظومه دییست بنام « فرامرز نامه » که

۱ - در باب بهمن نامه رجوع شود به مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۱۱۰ و ۴۹۴ و مجمل التواریخ ص ۲ و ۹۲:

Supplement of the Catalogue of the Persian Manuscripts
in the British Museum by Charles Rieu . 1895 pp . 131
132; 135-136

E. Blochet : Catalogue des Manuscrits persans de la Bibliothèque
nationale. T. III, 1928, p. 17 .

نسخ خطی منتخبی از آن در کتابخانه ملی پاریس و کتابخانه موزه بریتانیا مضبوط است.^۱ از این منظومه نیز صاحب مجمل التواریخ یاد کرده است^۲ و همین امر مؤید وجود منظومه مذکور پیش از سال ۵۲۰ و در اواخر قرن پنجم هجری است.

اگر نسخه کاملی از این منظومه وجود داشته باشد باید منظومه‌ی بزرگ و شامل چند هزار بیت باشد زیرا بنا بر آنچه در تاریخ سیستان می‌بینیم داستان منشور فرامرز که در قرن پنجم موجود بوده و فرامرزنامه منظوم لاشک مستند بر آنست به دو ازدهم جلد بالغ می‌شود.^۳

منظومه منتخبی که «ژول مول» از آن نام برده منظومه کوچکی است در هزار و پانصد بیت و تنها راجعت بیدک داستان از زندگانی فرامرز و نخستین ابیات این منظومه چنین است:

یکی قصه دارم برون از نهران
نشسته دلیران بر شهریار

بنام خداوند روزی دهان
یکی روز بارامش و می‌گسار

و خلاصه این داستان چنین:

روزی پهلوانانی چون فریدرز و طوس ورستم و فرامرز و گودرز و بهرام و گیو و گستهم و رهام و گرگین نزد شاه ایران برامش نشسته بودند تا گهان رسولی فراز رسید و بارخواست و بحضرت شاه ایران درآمد. این رسول فرستاده نوشاد رای هند و بازرگزار ایران بود و نامدبی داشت. نوشاد در نامه خود از کیکاوس درخواست که پهلوانی از خاندان سام به هندوستان فرستد تا او را در برابر دشمنان یاری کند. چون نامدرا برخواندند فرامرز بیای خاست و خواهان یاری نوشاد گشت و آهنگ هندوستان کرد و دشمنان نوشاد را برافکند و در آن سرزمین با جانوران عظیم چون اژدها جنگید و آخر کار میان او و نوشاد برهمنان هند مناقشت و جدالی پدید آمد و فرامرز غلبه یافت و کیش ایرانیان را در هندوستان پراگند و آنگاه از هند بایران بازگشت:

۱- رجوع کنید بمقدمه ژول مول بر جلد اول از شاهنامه ص LXIII و فهرست بلوئه ج ۳ ص ۱۸ و

ضمیمه فهرست ربو ص ۱۳۳.

۲- مجمل التواریخ ص ۲. چاپ تهران. ۳- تاریخ سیستان چاپ تهران ص ۷.

فرامرز از هند پس بساز گشت همه گیتی از وی پر آواز گشت

آخرین بیت این نسخه منتخب چنین است :

صلیب و شکوبا بگیتی نماند چو بشکسته شد هم بدر یافشانند

داستان جنگ فرامرز با جانوران عظیم در قرن پنجم شهرتی داشت و از آن جمله در

دیوان فرخی اشارتی در باب آن می یابیم و آن در قصیده بیست بدین مطلع :

قوی کننده دین محمد مختار بمین دولت محمود قاهر کفار

که در ایات، ذیل از این قصیده نام فرامرز و داستان جدال او با اژدها در هندوستان آمده است :

شنیده ام که فرامرز رستم اندر سند بکشت مار و بدان فخر کرد پیش تبار

از آن سپس که گه کشتن از کمان بلند هزار تیر بر او بیش برده بود بکار

تو پادشاه یکی گرگ کشتی اندر هند چنین دایری نیکو ترست از آن صد بار

در عهد نظم این داستان یعنی قرن پنجم روایات دیگری در باب فرامرز وجود داشت

که بعضی از آنها در برزنامه و جهانگیر نامه و بهمن نامه دیده میشود . در شاهنامه نیز از

داستان فرامرز جای جای سخن رفته و داستان حکومت او در ناحیه سند و قتل او بدست

بهمن در آن کتاب آمده است . از ناظم فرامرز نامه فعلا هیچگونه اطلاعی در دست نیست.

۷ - گوش نامه

گوشنامه یکی از منظومه های حماسی است که ظاهراً در قرن پنجم و بتقلید از

داستان های شاهنامه ساخته شد . از این داستان منظوم صاحب مجمل التواریخ در جزء

منظومدهایی حماسی مانند کرشاسف نامه و فرامرز نامه و اخبار بهمن که غیر از شاهنامه

در دست داشت، بنام «قصه گوش پیل دندان» سخن گفته است^۱ و از این روی این داستان نیز

باید مانند فرامرز نامه و اخبار بهمن پیش از سال ۵۲۰ میلادی در اواخر قرن پنجم بنظم در

آمده باشد .

۲- مجمل التواریخ ص ۲ .

۱- دیوان فرخی چاپ مرحوم عبدالرسولی ص ۵۴ .

از این منظومه چیزی مشهود نگارنده نیفتاد اما خلاصه‌ی از داستان کوش پیل‌دندان را از آنچه در مجمل‌التواریخ و القصص آمده است^۱ می‌توان شناخت:

کوش پیل‌دندان پسر کنعان پسر کوش - یا کوش پیل‌دندان پسر کوش برادر زاده ضحاک است که چند گاهی پیش از فریدون و بعهد او عصیان کرد و سلطنت داشت و با خاندان جمشید و فریدون دشمنیها نمود و چون فریدون از کار ضحاک بپرداخت قارن پسر کاوه را بچین فرستاد تا کوش را بگیرد و اسیروار نزد فریدون آورد. فریدون کوش پیل‌دندان را بزند و افکند و پس از چندی از بند بر گشاد و پادشاهی جنوب و مغرب بدو داد اما او بعد از مدتی عاصی گشت و باز خلاف و جدال میان آنان پدید آمد.

از این منظومه خوشبختانه نسخه‌ی در کتابخانه موزه بریتانیا محفوظ است و گذشته از این «کنت دیر گوینو» از آن اطلاعاتی ذکر کرده^۲ و مازیل با آنچه از این مأخذ بر می‌آید اشارتی می‌کنیم:

در ضمیمه فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه موزه بریتانیا چنین آمده است:

کوش نامه منظومه‌یست از صاحب منظومه بهمن نامه و دو بیت اول آن چنین است:

ترا ای خردمند روشن روان	زبان کردیزدان از این سان روان
خرد داد و جان داد و پا کیزه هوش	دل روشن و چشم بینای و گوش

در مقدمه شاعر بر این کتاب نام ناظم بهیچروی دیده نمی‌شود اما سخن از جنگی می‌رود که میان ممدوح او و امیر عرب^۳ در گرفت و بشکست و قتل خصم انجام یافت. شاعر پس از بیان این جنگ از منظومه‌ی که قبلاً ساخته (بهمن نامه) سخن گفته و از انعام جزیل پادشاه در برابر آن یاد کرده و آنگاه در باب شرح موضوع داستان خود این ابیات را آورده است:

درین داستان ژرف بنگر کنون
چو بر خوانند از پیش تورهنمون

۱ - مجمل‌التواریخ صفحات ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۸۹، ۱۸۷. در باب کوش رجوع کنید بصفحات ۴۰، ۸۹، ۱۸۷ و ۱۸۹.

۲ - Le Comte de Gobineau: Histoire des perses' T. 1, Paris - 2 1869 pp. 139-144 et: Mélanges Asiatiques Vol. VI, p. 404

۳ - مراد ملك العرب سيف الدولة صدقه است که در سال ۵۰۱ هجری دست محمد بن ملكشاه مغلوب و مقتول شد.

چنین تا بگیتی چه کرده است کوش
 دو چشم آسمان گون و چهره چو خون
 سر مرز بانان فولاد پوش
 بیالا و بیکر ز پیلوی فزون

پهلوان این داستان کوش پیل دندان از معاصران ضحاک و فریدونست و در این داستان از سلطنت او در مغرب و لشکر کشی وی بخاور سخن میرود.

این داستان مانند بهمن نامه بد حکیم آذری نسبت داده شده است و کاتب نسخه موجود محمد بن سعید بن سعد الحافظ القاری است و نسخه آن با چند مینیاتور خوب تزیین شده است.

چنانکه گفتام کنت دو گوینو مورخ و نویسنده فرانسوی (قرن ۱۹) نسخه این کتاب را دیده و قسمتی از مطالب آنرا در مجلد اول کتاب « تاریخ ایرانیان » خود نقل کرده است. کنت دو گوینو در این کتاب کوش را از سلاطین غربی ایران و مثلاً از سلسله ماد شمرده و با او و داستانش را مخلوطی از سلاطین و سلطنت پادشاهان ماد و آشور دانسته است و این تصور از آنجاست که کوش پیل دندان در داستانهای ایرانی از خویشاوندان ضحاک و از نژاد سامی است. در باب ضحاک و اینکه چگونه ایرانیان از داستان اثری دهاک سه پوزه شش چشم اوستا استفاده کرده و او را نموندها چمان سامی نژادی که پیش از استقلال ایرانیان بایران میآختند قرار داده اند، هنگام تحقیق در داستان ضحاک سخن خواهم گفت. کوش پیل دندان و دیگر کسانی که بخاندان ضحاک باز بسته اند و همه مردمی اهریمنی و خصم ایران شمرده شده اند، نیز نموندهای دیگری از مهاجمان سامی نژاد تازی و کلدانی و آشوری بایرانند و داستان کوش پیل دندان و سلطنت او در جنوب و مغرب و لشکر کشی وی بخاور زمین و خلاف او با خاندان جمشید و فریدون و شکستش از قارن پسر کاوه و در افتادن او بزندان فریدون جملگی خاطراتی است از یک مهاجم پهلوان سامی نژاد بایران که گویا تا قسمت بزرگی از نواحی داخلی نجردهای ایران پیش رانده و قبایلی از ایرانیان را باطاعت در آورده بود، و بر این خاطره یاد قیام ایرانیان بر پادشاهان سامی نژاد و بر افگندن سلطنت ایشان در ایران و منکوب کردن آنان نیز افزوده شده است. اندک اندک گرداگرد این خواطر را نیز مانند

خاطرات تاریخی دیگر داستانها و حکایات روات و قصه پردازان فرو گرفت و آنرا مانند دیگر روایات حماسی ایران بصورتی تازه درآورد و حتی جنبه ملی بدان بخشید. این است که من با حدس گوینو مخالفتی نمی‌کنم اما در تطبیق یکمرد داستانی سامی نژاد بر یکی از افراد آریایی نژاد مادی با این دانشمند همداستان نمیتوانم بود.

از آنچه کنت دو گوینو از داستان کوش پیل دندان بمناسبت در کتاب «تاریخ ایرانیان» خود ذکر کرده است^۱ میتوان خلاصه ذیل را ترتیب داد:

کوش پیل دندان پسر کوش از پایتخت خود با سپاهی بزرگ بیرون آمد و آهنگ مکران کرد. در میان دریای خاور جزیریهی بود که یکی از ساکنان آن شاهر را بدانجا راهبری کرد. کوش را زیدایی آن جزیره خوش آمد و خواست یادگاری از وی در آن بماند. پس سپاهیان با مروی بقطع احجار و ترتیب آنها پرداختند و دیواری بر آوردند که کس به پهنا و عظمت آن دیواری ندیده بود و این کار چهار ماه مدت گرفت. چون بنای دیوار به آخر رسید ستونی از مرمر بساختند و صورت کوش پیل دندان را بر آن نقش کردند و زیر آن نگاشتند که این پیکر کوش جنگاور صاحب تاج شاهان و فرّ شاهی است.

سپس از کارهای بزرگ کوش سخن رفت و نام عدهی از بلاد و نواحی که بدست او گشوده شد در کوشنامه آمده است. کوش پس از این فتوح بر آن شد که یادگاری از خویش بر جای نهد. پس فرمان داد که در همان جای نخستین شهری بر آورند و چون بنای شهر پایان رسید سی هزار تن از مرد و زن و کشاورز و پیشدور در آن جای داد و هر یک را فراخور کار و سایلی از زمین و گاو و دیگر چیزها بخشید و این شهر را بنام خود «کوشان» خواند و گفت که هر سال مردم شهر بر او دیوار و نزدیک پیکر کوش گرد آیند و او را بستانند. چون نسخه کوشنامه در دست من نیست بنقل همین مختصر که خلاصه قسمتی از کوشنامه است قناعت میشود و بهر حال اساس داستان کوش همانست که قبلا از مجمل التواریخ نقل شد.

باز کروقایعی که در مقدمه کوشنامه آمده است و عین آنها را در مقدمه بعضی از

نسخ بهمن نامه نیز میتوان یافت و نیز بنا بر آنچه دیده ایم کسه ناظم این کتاب در نسخه کتابخانه موزه بریتانیا همان گوینده بهمن نامه است ، مسلم میشود که کوش نامه از حکیم ایرانشاه بن ابی الخیر (یا جمالی مهریجردی بقول هدایت) است و این کتاب در آغاز عهد سلطنت محمد بن ملک شاه یعنی ۵۰۰ و ۵۰۱ ساخته شده است . چنانکه میدانیم و قبلاً دیده ایم بهمن نامه نام دو منظومه و منسوب بدو شاعر است یکی بهمن نامه‌یی که در کتاب مجمل التواریخ والقصص از آن سخن رفته و منسوبست بایرانشاه یا ایرانشان ابن ابی الخیر و دیگر بهمن نامه‌یی منسوب بآذری از شعرای قرن نهم (متوفی بسال ۸۶۶) اما کوشنامه اگر از صاحب بهمن نامه باشد باید آنرا متعلق بهمان ایرانشاه بن ابی الخیر دانست زیرا از مطالعه در چند بیت معدود این منظومه که بنظر رسیده است تعلق آن بقرون متأخر بعید بنظر میآید خاصه که نام بهمن نامه ایرانشاه در مجمل التواریخ (مؤلف بسال ۵۲۰) آمده و نیز از وقایع سال ۵۰۰ و ۵۰۱ در بعض نسخ آن و از سال ۴۹۵ در بعض دیگر سخن رفته است . اگر قول صاحب مجمع الفصحاء در اینکده بهمن نامه بجمالی مهریجردی شاعر قرن پنجم معاصر لامعی متعلق است ، باورداریم ممکن است کوشنامه را از آثار این شاعر بدانیم و بهر حال چون نسخه این کتابرا تردخویش ندارم نمی توانم در باب آن بیش از آنچه گفته شد ، اظهار کنم .

۸ = بانو گشسپ نامه

بنا بر روایات ایرانی بانو گشسپ یکی از دختران رستم است که در پهلوانی و چالاکی میان مردان نیز همانند او کم بود و خواستاران بزرگ مانند فغفور و قیصر و خاقان چین و بزرگان و خویشان کاوس شاه و بسی از دلیران و بزرگان ایران بخواستاری وی ترد رستم رفتند و کس فرستادند اما رستم از میان همه آنان کیو پسر گودرز کشوادگان را برگزید و دختر خود بدوداد و سخنان کیو در شاهنامه آنجا که با پیران مفاخرت میکند نماینده این معنی است :

چه فغفور و قیصر چه خاقان چین
 دلیران و گردان زرین کلاه
 همه بردلش خواهش آراستند
 تهمتین بندو کرد چندین فسوس
 از ایران سزاوار خود کس نیافت
 ز گردان نیامد پسندش کسی
 بخورد و بیخشش مرا کرد یاد
 که بودی گرامیتر از افرش
 بمن داد گردنکش نامدار
 سر مرا بچرخ برین برکشید

دو دیگر بزرگان روی زمین
 بزرگان و خوبشان کاوس شاه
 همه دخت رستم همی خواستند
 بدامادیش کس فرستاد طوس
 تهمتین ز پیوندشان سر بتافت
 بگیتی نگه کرد رستم بسی
 برردی و دانش بفر و نژاد
 بمن داد رستم گزین دخترش
 مهین دخت بانو گشسپ سوار
 ز چندین بزرگان مرا برگزید

از کیو و بانو گشسپ بیژن پهلوان که در شاهنامه پس از رستم و گیو در شمار پهلوانان بزرگت پدید آمد.

غیر از بانو گشسپ رستم دختری داشت بنام «زربانو» که اونیز سواری مبارز بود و از این هر دو دختر در مجمل التواریخ والقصص سخن رفته است و هر دو از خاله کیقباد زن رستم پدید آمدند و در جنگ بهمن با پهلوانان سیستان جنگها و پهلوانیها نمودند و سرانجام با زال و آذر برزین و تنخواره و فرهاد بدست شاهنشاه کیان اسیر شدند و آنگاه بهمن جز آذر برزین و فرهاد و تنخواره همه را آزاد کرد^۱ گذشته از این نام بانو گشسپ در بهمن نامه و برزو نامه نیز زیاد آمده چه از پهلوانان بزرگ آن دو داستانست.

از این زن شجاع داستان جداگانه‌یی مانده است که بیانو گشسپ نامه موسوم و در کتابخانه ملی پاریس مضبوطست. ژول مول این منظومه را در کتابخانه سلطنتی پاریس دیده و خلاصه تحقیقات خود را در باب آن چنین نگاشته است:

«این منظومه متعلق است بقرن پنجم هجری و از شرح چهار واقعه جداگانه تشکیل یافته است که با یکدیگر ارتباط بسیاری ندارند. بانو گشسپ دختر رستم و یکی از زنان پهلوان و نامبردار حماسه ایرانست. پهلوانی وی چندان بود که بچنگ شیران میرفت و مبارزان را بیک زخم دو نیم میکرد و شاهان و امیران را اسیر و مطاوع فرمان خود میساخت. بر سر این دختر زیبای پهلوان مناقشه سختی میان بزرگان ایران و درباریان